بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 اسفند 1393.

عرض شد مرحوم شیخ انصاری در مسئله مورد بحث ما در واقع دو سبک بحث دارند. یک سبک بحث در مسئله هشتم دارند و یک سبک بحث در مسئله نهم دارند. ما در واقع آن عرضی که داریم تلیفیقی است از هر دو فرمایش مرحوم شیخ. در بعضی موارد فرمایش قبلی را داریم و در بعضی موارد فرمایش بعدی را. بحث سر این بود که چگونه بین روایت عبدالرحمن بن الحجاج که اجازه تصرف در مال می دهد در دین غیر مستوعب اجازه می دهد که در مال تصرف شود. و در روایت عبدالرحمن بن الحجاج اجازه تصرف در دین غیر مستوعب داده شده است. ولی در روایت عباد بن صهیب و موثقه زراره استفاده می شد که تا دین ادا نشود ورثه حق تصرف در مال ندارند. هیچگونه ولایتی بر مال هم ندارند. این را چجوری با هم دیگر جمع کنیم؟ ما عرض می کردیم که، حالا محصل عرایضی که قبلا داشتیم و مکملش را هم الآن می خواهم عرض کنم. مسئله دو صورت دارد. یک بحث، بحث جایی است که وصی وجود داشته باشد و وصی مال را عزل کرده باشد. یک بحث این است که آیا عزل وصی اثر دارد یا خیر. یک مرحله دیگر اینکه نه، اگر وصی اصلا ندارد یا اصلا وصی عزل نکرده است حکم مسئله چه شکلی است؟ خب اول صورتی را که وصی عزل نکرده باشد یا اصلا وصی نداشته باشد به نظر می رسد که روایت عبدالرحمن بن الحجاج اختصاص به صورتی ندارد که وصی داشته باشد یا وصی عزل کرده باشد این وجهی ندارد که ما آن را اختصاص دهیم به صورتی که وصی وجود داشته باشد. خیلی وقت ها خب وصی وجود ندارد. اطلاقش صورت غیر جایی که وصی وجود داشته باشد را هم شامل می شود. وقتی اینها را شامل می شود جمع بین این روایت و رویت های عباد بن صهیب و موثقه زراره همان جوری که مرحوم شیخ ذکر کردند به این هست که ما بگوییم که روایت عباد بن صهیب که نفی مالکیت ورثه را می کند و نفی سبیل داشتن ورثه را می کند مراد از این ها نفی سبیل مستقر، یعنی اینکه ملکیت مستقره بخواهد برای ورثه حاصل شود. این ملکیت مستقره برای ورثه متوقف بر اداء دین است. اما قبل از اداء دین ملکیت مستقره وجود ندارد و اگر ملکیتی باشد غیر مستقره است و جواز تصرفی هم اگر باشد جواز تصرف غیر مستقر است. این را من توضیح دهم ببینید در واقع آن روایتی که ما می گفتیم که ورثه هیچ سبیلی بر این مال ندارند، این اطلاقش اقتضا می کند که حق جواز تصرف هم ندارند. اطلاق قضیه اقتضا می کند که اصلا هیچگونه جواز تصرف هم نداشته باشند. از آن طرف روایت عبدالرحمن بن حجاج صریح هست که حق جواز تصرف داریم. آن روایت با صراحتش آن اطلاق ان روایت که می گفت سبیل ندارد، ان سبیل را تقیید می کند. می گوید آن سبیلی که مراد از تصرف مراعا، این تصرف مراعا به اداء دین که از روایت، حالا آن را توضیحش را بیشتر می دهم، که از روایت عبدالرحمن بن حجاج استفاده می شود این مفادی که از روایت عبدالرحمن بن الحجاج استفاده می شود آن مقید روایت عباد بن صهیب و موثقه زراره می شود. موثقه زراره می گفت که نه اصل الملکیه وجود دارد نه ملکیت مستقره وجود دارد نه جواز تصرف. به خصوص آن که گفته بود، در روایت عباد بن صهیب گفته بود که لیس للورثه شیءٌ. لیس للورثه شیءٌ یعنی آن ورثه مالک نیستند. که آن را قبلا عرض می کردیم که می خواهد بگوید مالک نسبت به عین مال مالکیت ندارند. خب ولو اطلاق مقامی اش اقتضا می کرد که حق تصرف هم ندارند. نه تنها مالک نیستند حق تصرف هم ندارند چون اگر حق تصرف داشتند قاعده اش این بود که ذکر می شد. ولی خب آن روایتی که صریحا می گوید که حق تصرف دارند ولو حق تصرفی که مراعا باشد به اداء دین. این دو تا با هم دیگر منافات جدی آن چنانی ندارند. یعنی ظهور روایت عبدالرحمن بن الحجاج در جواز تصرف مراعا به اداء دین این ظهور خیلی ظهور قوی تری هست نسبت به ظهور آن روایت عباد بن صهیب و موثقه زراره. به وسیله ظهور قوی آن از آن اطلاقش یا اطلاق مقامی اش حالا هر جور تعبیر بفرمایید ما رفع ید می کنیم.

سوال:...

پاسخ: نه آن تصریح می کند که به منزله دین است. یعنی زکات را می خواهد بگوید که خصوصیت ندارد. این می خواهد بگوید که از باب قاعده است.

سوال:...

پاسخ: نه می گوید این به منزله دین، کأنه زکات از باب این است که قاعده دین را می خواهد پیاده کند

سوال: نه سوال این است که از ثلث کم می شود یا از اصل؟ ... حضرت می گوید ذلک من جمیع المال و ان ذلک بجمیع دین الواجب. شاید یقین که از اصل مال خارج می شود فقط ...

استاد: نه تعبیرش این جوری نبود. همین تکه آخرش را

شاگرد: ... یخرج ذلک من جمیع المال انما هو بمنزله دین ... لیس للورثه شیءٌ...

پاسخ: بله این تفریع بر آن است. به منزله دین واجب است نه اینکه حکم جدیدی می خواهد بیان کند.

سوال:....

پاسخ: نه تفریع می کند. می گوید چون به منزله دین واجب هست بنابراین لیس للورثه...

سوال:... نمی خواهد از ..

پاسخ: ظاهر لیس للورثه تفریع بر آن است. می گوید که چون زکات به منزله دین واجب است بنابراین به منزله لیس للورثه شیء حتی یعدوا ما علیه من الزکات. آن را تفریع و کبرایی هست که دارد بر صغرای آن تتبیع می کند.

سوال. خودش دلالت دارد که ورثه مستقیما حق تصرف دارند...

پاسخ: آن قبلا صحبتش را کردیم أینفق علیهم، این خصوصیتی ندارد حالا یک منفقی وجود داشته باشد یا نداشته باشد آن از باب این است که ظاهرش این است که آیا همچین حقی دارند که به وسیله این حق منفق بتواند آن را انفاق کند؟ انفاق منفق از این باب مورد سوال است که آیا آنها یک همچین حقی دارند یا خیر. نه اینکه یک خصوصیتی در مورد این انفاق منفق وجود داشته باشد.

می خواستیم عرض کنیم یک بحث این است که آیا جواز تصرف دارند ورثه در دین غیر مستغرق یا ندارند؟ این یک مرحله. به نظر می رسد جمع بین ادله این است که جواز تصرف دارند ولی مراعا به اداء دین. حالا مراعا باداء الدین را می خواهم توضیح دهم. یک بحث یگر این است که حالا اگر تصرف کردند، بعدا نشد دین را اداء کنند. آیا آن تصرفی که قبلا کردند نافذ هست یا نیست؟ این قید مراعا را که عرض می کردم، آیا جواز تصرف ورثه در مال متوقف است بر اینکه دین را اداء کنند یا نکنند؟ یا همین که مثلا اراده اداء دین داشته باشند همین مقدار کافی باشد برای اینکه آن تصرفشان و اقعا صحیح باشد. به نظر می رسد که آن روایتی که می گوید که اینها نمی توانند تصرف کنند فرض این است که می گوید تا اداء دین نکردند حق چیز ندارند دیگر. حق تصرف ندارند. ما آن را حمل کردیم به اینکه مراد تصرف نافذ است. تصرف مستقر است. خب لازمه این مطلب که حق تصرف مستقر نداشتند این است که اگر احیانا نتوانستند بعد دین را ادا کنند یا به علت تلف سایر مال دین نشد اداء شود، این تصرفی که کردند نفوذ ندارد و صحیح نیست. این نکته را هم ضمیمه کنم اصلا، نکته ای که دیروز هم به آن تکیه می کردم. خود این روایت عبدالرحمن بن الحجاج از جهتی روشن است که دارد حکم ظاهری را بیان می کند. ببینید این روایت می گوید که اگر یقین ندارند دین محیط به ترکه است می توانند در مال تصرف کنند. یقین را پایش را وسط کشیده است. جاهایی که یقین است معنایش این است که دارد یک حکم ظاهری را بیان می کند. حالا اگر یقین نداشتند که دین مستوعب ترکه است. تصرف کردند، واقعا دین مستوعب ترکه بود بعدا که رسیدگی کردند به دین دیدند مقدار دین به قدری است که آن مقداری هم که تصرف کرده بودند مثلا فروخته بودند هم باز به مقدار دین بوده است. این ظاهر این روایت این است که این که می خواهد بگوید که جایی که چون یقین ندارید از باب استصحاب عدم اشتغال ذمه میت به مقداری که محیط به، از آن بیشتر از مقدار متیقن دارد حکم صادر می کند. یک حکم ظاهری است یعنی شما چون استصحاب عدم اشتغال ذمه دارید از جهت ظاهری ذمه شما مشغول به واقع نیست. این حکم ظاهری واقع را تغییر نمی دهد. در مقام ظاهر جایز هست تصرف کردن. پس این تصرفی که به این روایت ناظر هست یک حکم ظاهری در آن اخذ شده است از این جهت، از جهت مستغرق بودن ترکه و عدم مستغرق بودن ترکه. در این فضایی که روایت دارد یک حکم ظاهری را بیان می کند اینکه ما بگوییم که اگر بقائا کشف شد یعنی در واقع شارع اجازه داده است در این مال تصرف شود به عنوان اینکه چون این مال مازاد بر دین است. اگر بعدا قسمتی از مال تلف شد، بنابراین آن که من تصرف کردم دیگر بقائا مازاد بر دین نیست. یعنی علتی که من می توانستم در آن تصرف کنم به جهت یک نوع استصحاب عدم تلف مال بوده است. چون اگر مال تلف نشده باشد امکان اداء دین هنوز از مال موجود است. اینکه ما بگوییم که شارع مقدس حتی بعد از اینکه دیگر امکان اداء دین از ماترک نیست باز هم می خواهم آن تصرفی را که انجام گرفته است تنفیذ کند خیلی آن روایت ظهور در این ندارد. این مقداری که ظهور دارد این است که شما این مال را تصرف کنید و بعدا بروید دین را ادا کنید. اگر بعدا نشود دین را ادا کند و باز هم بخواهد بگوید که آن تصرفی که انجام شده است نافذ هست و امثال اینها یک همچین ظهور ندارد. نسبت به این صورت ظهور این روایتی که می گوید ورثه نمی توانند در مال تصرف کنند الا اینکه اداء دین را کنند ظهورش قوی تر است. این یک حکم ظاهری است که مراعا باداء دین یعنی جمع بین این روایت عبدالرحمن بن الحجاج و روایت عباد بن صهیب و موثقه زراره این است که شارع ظاهرا به شما اجازه می دهد که در این مال تصرف کنید به شرط اینکه دین ادا شود. اماا گر بخواهد دین ادا نشود و باقی بماند دیگر جواز تصرف ندارد چون اصلا اینها مصداق هایی از آیه قرآن است که آیه قرآن حکم واقعی را بیان کر ده است. حکم واقعی ملکی که ورثه دارند در مازاد بر دین است. اگر بقائا هم ماترک مازاد بر دین نباشد دیگر ورثه مالک نیستند. حدوثا فرض کنید که آن مازاد بر دینی موجود بود ولی بقائا به دلیل تلف قسمتی از مال قبل از اداء دین دیگر مازادی بر دین تحقق نداشته باشد دیگر ملک آن مطلب را قبلا هم،

سوال: یعنی وقت تصرف مالک نبودند...

پاسخ: نه حدوثا هم مالک باشند بقائا دیگر مالک نیستند. به عنوان مازاد بر...

سوال:...

پاسخ: نه آن ضمان مازاد بر دین بوده است.

سوال:... یک فرض درست است یک فرض دیگر این است که اصلا از اول...

پاسخ: آن هم می شود که بگوییم که به شرطی که بعدا دین ادا شود، به شرط اداء دین در مابعد از حالا می توانیم تصرف کنیم. به نحوی شرط متأخر . یعنی به این معنا این روایتی که می گوید لیس للورثه سبیلٌ حتی یعدوا، این روایت ظاهرش این است که باید خارجا اداء تحقق پیدا کرده باشد و بعد شما جواز تصرف دارید. خب از آن روایت استفاده می شود که نه، اینکه خارجا اداء شده باشد این مقدار دیگر لازم نیست. اما اینکه اصلا اداء نشده باشد باز بتوانم تصرف کنم این دیگر استفاده نمی شود. اینکه به هر حال اصل اداء دین ولو به نحو شرط متأخر اصلا هیچ اداء دین اصلا شرط نباشد آن روایت عباد بن صهیب و روایت موثقه زراره می گوید که بالاخره اداء دین در جواز تصرف واقعی ورثه شرط است. اما اینکه حتما باید اول اداء دین شود و بعد تصرف شود ظاهر بدوی اش این است که نه، اول باید اداء دین شود بعد تصرف شود. ما از این ظاهر بدوی به قرینه روایت عبدالرحمن بن الحجاج رفع ید کردیم. اما اینکه اصلا حتی بعدا هم اداء دین نشده باشد باز هم بشود تصرف صحیح باشد این استفاده نمی شود. جمع بین این روایت ها همین مطلبی است که در کلمات فقها مکرر وارد شده است. من این را مراجعه کنید این در کلمات فقها مکرر واقع شده است که جواز تصرف ورثه در دین غیر مستوعب مراعا به اداء دین است. و مراعا به عدم تلف مال است. این در کلمات خیلی از فقها است. در شهید در مسالک است، غیر آن هم در کلمات علامه هست و امثال اینها. طبق قاعده البته آنها این مطلب را به روایات و اینها خیلی تمسک نمی کنیم. طبق قاعده می خواهند مشی کنند. ما حالا خیلی طبق قاعده اش را نمی خواهیم بحث کنیم که آیا قاعده هم این اقتضا را دارد یا خیر. ولی جمع بین ادله همین اقتضاء را می کند که ورثه می توانند در مال تصرف کنند به شرطی که بعدا آن دین را اداء کنند و به شرطی که مال باقی باشد که بشود دین را، و یا اشکالی ندارد اگر هم مال هم باقی نباشد دین را ادا کنند باز هم اشکالی ندارد. اگر بخواهند نه دین را ادا کنند و باز هم بخواهند در مال تصرف کنند نمی شود. بعد از آن هم اگر بعد بروند دین را ادا کنند ولو بقائا. بقائا دین را ادا کنند تصرف قبلی شان صحیح می شود. اشکالی ندارد ما نمی خواهیم بگوییم که حتما باید بعدا هم از نفس این مال دین را ادا کنند. دین بالاخره باید ادا شود. بدون ادا دین ولو متأخرا تصرف ورثه در مال جایز نیست. این به نظر می رسد در جایی که هیچگونه وصیتی در کار نباشد.

سوال:.... عبدالرحمن بن الحجاج این انفاق هیچ خصوصیتی ندارد؟

پاسخ: نه چیزی ندارد. نه بحث نیاز اصلا نیست. فرض نکرده است که عیال نیاز دارد. اصلا ضرورت عرفی فرض نکرده است. فرض نکرده است که این عیال احتیاج دارند یا خیر. هیچ قید ندارد که، نه این بحث این است که مال دست یک بنده خدایی است. آن کسی که متولی عرفی نه متولی شخصی. شیخ این مطلب را دا رد و مطلب درستی هم هست. این مفروضش این نیست که آن کسی که می خواهد انفاق کند وصی است. آن کسی که عهده دار امورش است ولو کسی که عهده دار شرعی نیست. خارجا کسی که عهده دار امور است. آن شخص در صورتی می تواند انفاق کند که حق آنها باشد. بحث سر این است که آیا ورثه حق دارند که منم حقشان را به آنها تحویل دهم؟

سوال:....

پاسخ: نه ینفق علیه، خرجی دادن نیست. نمی گوید که عیال مال ندارند که. مال ممکن است داشته باشند. فرض نکرده است که لا مال لهم. آخه یک روایت علی بن ابی حمزه این جا هست که یک بحث دیگر است. من اصلا آن روایت را وارد نشدم. آن روایت ضعف سند دارد و اصلا خیلی هم نمی خواهیم وارد آن شویم. آن می گوید که اگر آن نان خورش مال نداشته باشد، ولو در جایی که حق دیان هم وجود دارد به دیان چیز نکن به این ورثه بده. آن یک روایتی است که کاملا خلاف قاعده است و سندش معتبر نیست و ما وارد آن بحث نمی شویم. آن مفروضش این است که عیال احتیاج به این مال دارد. ولی این روایت قید ندارد اصلا. شما با قرینه آن روایت که نمی خواهید...

سوال:...

پاسخ: این روایت اطلاق دارد. می گوید آیا ما حق داریم که این را انفاق کنیم به عیالش؟ می گوید خیر. این انفاق کردن این نیست که آیا آنها مال دارند یا خیر. بحث این است که انفاق کردن یعنی سوال این است که آیا اینها حق دارند که من با انفاق کردن حقشان را ادا کنم؟

سوال:...

پاسخ: نه چون خارجا این جوری است. خارجا جایی بوده است که مال در اختیار...

سوال:... که ورثه حق تصرف ندارند و مالک نیستند.....

ما بر خلاف، ما طبق قاعده هم همین جوری می گفتیم. ما ملکیت کلیه قائل بودیم و میگفتیم که حق تصرف ورثه دارند. ما که این روایت را طبق قاعده می دانستیم. ما می گفتیم که طبق قاعده وقتی ورثه مالک هستند حق تصرف در مال به مقدار چیز دارند. این که خلاف قاعده هم نمی دانستیم. حالا منهای آن بحث های علی القاعده ای که ما قائل بودیم. می گفتیم روایت عبدالرحمن بن الحجاج طبق قاعده است. ولی می گفتیم حالا آن بحث را بگذاریم کنار اینکه اقتضاء ملکیت کلیه آیا این هست که مالک کلی بتواند خودش رأسا اقدام کند یا نکند ما می گفتیم که اگر ملکیت کلیه بر ذمه کسی باشد باید از آن شخص اجازه گیرد. اگر بر ذمه آن شخص نباشد خودش مستقیما می تواند برای چیز کردن مال خود اقدام کند. ما روایت عبدالرحمن بن الحجاج را طبق قاعده می دانستیم. از بحث های خودم نمی خواهم روی آن مبانی بحث را پیش ببرم. بحث ما این است حالا منهای آن جهت از خود این روایت اطلاقش اقتضا می کند که ورثه می توانند در این مال تصرف کنند ولی این تصرفی که حتی بگوییم تصرف کنند و دین میت را هم ادا نکنند از این استفاده نمی شود. آن مقداری که از این روایت استفاده می شود این است که تصرف کنند به شرط اداء دین. این مقدار را ما می توانیم آن روایت های عباد بن صهیب و موثقه زراره را تخصیص بزنیم. موثقه زراره ظاهرش این بود که تا اداء خارجی نشده باشد حق تصرف ندارد. ما می گوییم که به نحو شرط متأخر، اینکه ولو بعدا اگر ادا شود از حالا می توانیم تصرف کنیم.

سوال: جواز تصرف که می گویند حضرت ظاهرش این است که.... حالا بعدا بگویند..

پاسخ: آن روایت می گوید که ظاهر است. جمع بین روایت می کنیم دیگر. ظاهر این هم نیست. ظهور هم این ندارد. حتی بخور به این هم نده؟

سوال:... از این مال من هزینه کنم برای این می گوید که.... نمی گوید که انقدر خرج کن که هیچی نماند

پاسخ: خود همین هم تفصیل داده است بین دین مستوعب و غیر مستوعب. معنایش این است که انفاق کن به مقدار غیر از دین. اما بعدا اگر تلف شد.

سوال:... می گفت ولی اگر مثلا معلوم شد که چیز است شما معروض می شوید همچین چیزی.. وقتی که احاطه دارد خرج کند یعنی چقدر خرج کند؟

پاسخ: نه، این که به مقدار چیز باید خرج کند. بحث این است که مفروض روایت این نیست که بعدا تلف شد چه بکنید. آن را طبق قاعده باید، این مفروض روایت جایی است که شما الآن دارید تصرف می کنید و بعدا هم دارید دین آن را ادا می کنید. آن چیزی که از این روایت استفاده می شود این است که اداء خارجی دین شرط جواز تصرف نیست. هنوز دین را هم ادا نکرده است می شود تصرف کرد. ولی هنوز دین را ادا نکنید که استفاده نمی شود. اولا طبق قاعده اولیه این است که شخصی که می خواهد ارث ببرد باید دین را ادا کند خود آیه قرآ« هم استفاده می شود. آن روایت های موثقه زراره و روایت های عباد بن صهیب هم از آن همین مطلب استفاده می شود. نتیجه بحث این می شود که همان مطلبی که مکرر در کلمات فقها هست که شرط جواز تصرف مراعا به اداء دین هست ولو متأخرا. اگر در ضمان متأخر اداء دین نکرد آن تصرفی که قبلا کرده بوده است هم صحیح نبوده است. بنابراین اگر من تصرف کردم بعد آن مال الباقی اش تلف شد. آن تصرفی که من کردم این تصرف می شود تصرف فضولی. آنها می توانند تصرف را نقض کنند. خب این بحث جایی که وصی نداشته باشد. اما بحث جایی که وصی داشته باشد. جایی که وصی داشته باشد من عرض کنم خدمت شما حالا کلام مرحوم شیخ را الآن عرض می کنم. جایی که وصی داشته باشد من شش هفت تا آدرس خدمت دوستان عرض می کنم. این بحث معرکه آرا است در میان کلام فقها. مطرح است و از آن مختلف استفاده می شود. نهایه شیخ طوسی که در نکه النهایه جلد 3 صفحه 174 این را مراجعه فرمایید. نهایه فتوایی اینجا دارد که ما در موردش صحبت خواهیم کرد. مختلف الشیعه فی احکام الشریعه مرحوم علامه حلی کلام نهایه را آورده است و مناقشه کرده است. جلد 6 صفحه 421. روضه المتقین مرحوم مجلسی اول جلد 11 صفحه 123. الحدائق الناظره جلد 22 صفحه 630. البته احتمالا در کتاب های دیگر هم باشد من جایی که صریحا این روایت را آورده باشند از طریق جستجوی این روایت مورد بحث دنبال کردم علی القاعده باید درکلمات فقهای دیگر هم این بحث مطرح باشد و آن کلام نهایه و امثال اینها هم علی القاعده مطرح باشد. من اجمالا جاهایی که این روایت های مورد بحث ما را در موردش صحبت کرده اند کشته ام این چند آدرس. مقابس الانوار صفحه 204 و 205. و رساله فی قاعده الضمان الید صفحه 54. این بحث های ما تا حالا در صورتی بود که ورثه خودشان رأسا بخواهند در مال تصرف کنند که ما می گفتیم که ظاهر روایات این است که تصرف ورثه در دین غیر مستوعب مراعا باداء دین فی المستقبل جایز و نافذ است. این محصل عرض ما تا اینجا.

اما یک بحث دیگر این است که اگر وصی وجود داشته باشد و این وصی قسمتی از مال را عزل کند و این قسمتی از مال را که عزل کرده است آیا با عزل دین میت از ماترک به این قسمت معذول یعنی تعین پیدا می کند یا نمی کند؟ این بحث. دو صورت هم هست این دو صورت از هم دیگر تفکیک شود از کلمات، مثلا کلام شیخ طوسی استفاده تفصیل بین این دو صورت هست. یک صورت این هست که امکان ایصال مال غرما وجود نداشته باشد با این حال وصی این را عزل کند پیش خودش و این مال تلف شود. این یک صورت مسئله. یک صورت دیگر مسئله این هست که امکان استیفاء وجود دارد. با این حال، معذرت می خواهم یک صورت دیگر این است که امکان استیفا وجود دارد تلف شود و یک صورت این است که امکان استیفا وجود ندارد و با این حال عزل کند و تلف شود. اینها همه در صورت تلف شدن هست. یک صورت دیگر این هست که تلف نشود. آیا با نفس عزل حالا که عزل کرد نفس عزل باعث می شود که منهای حالا آن، ما که می گفتیم که می شود تصرف کرد. عزل نکردن در مال منهای مقدار چیز می شود تصرف کرد. حالا فرض کنیم که اگر قائل به این قول نبودیم. گفتیم که جواز تصرف ندارد. بنابر اینکه جواز تصرف نداشته باشد، آیا اگر وصی عزل کرد، عزل منشأ جواز تصرف در سایر مال می شود یا خیر؟ این سه مسئله باید مورد بحث قرار گیرد. عمده اش آن روایات مسئله بود که آن روایاتش را قبلا خواندیم و در این روایات آن که از همه مهم تر هست صحیحه حلبی بود. المؤید به مرسله ابان که مضمونش در مرسله ابان بود که خب مرسله ابان از جهت متنی یک مقدار صریح تر است ولی از جهت سندی نتوانستیم سندش را تصحیح کنیم ولی صحیحه حلبی خب از جهت سندی هیچ اشکالی ندارد به نظر ما از جهت متنی هم یک ظهور قابل توجهی دارد و قابل پذیرش است. یک بار دیگر آن متن را می خوانیم تا ببینیم از آن چه استفاده می شود. این مسئله ای که ما می گوییم یک سری فروعات دیگری هم دارد. یک بحث این هست که آیا در جایی که مال تلف شد، فرض کنید صورت مسلم این روایت، صورت مسلم این روایت را به قرینه سایر روایات گفتیم که باید حمل شود در جایی که این جایی که این روایت می گوید که وصی ضامن است. وصی که عزل کرده است ضامن است. گفتیم به قرینه سایر روایات جایی هست که امکان ایصال مال به دیّان و غرما بوده است با این حال وصی آن را عزل کرده است و در خانه خود نگه داشته است. خب حالا این صورت را در نظر بگیرید. صورتی که امکان ایصال وجود دارد و مال هم تلف شده است. بحث این است اینکه ما می گوییم که وصی ضامن است، آیا معنای ضامن بودن این است که دیگر دین تعین در این مال پیدا کرده است و دیگر به ورثه نمی شود مراجعه کرد یا نه به ورثه هم می شود مراجعه کرد؟ مرحوم شیخ عبارت را این جور معنا می کند اینکه می گوید وصی ضامن هست می گوید قرار ضمان بر وصی است و الا غرما می توانند بروند و مختار هستند به اینکه از وصی مال را مطالبه کنند یا از ورثه بگیرند. به هر کدام مراجعه کردند اشکالی ندارد ولی اگر از ورثه گرفتند ورثه هم می توانند از وصی بگیرند. ولی اگر از وصی گرفتند وصی دیگر نمی تواند برود و از ورثه بگیرد. قرار ضمان را شیخ معنا می کند که بر وصی هست نه اصل ضمان . ایشان می گوید که ظاهر این روایات این است که اصلا از ورثه نمی شود گرفت. ولی ایشان می گوید که روایت را باید حمل کرد به قرار ضمان و می گوید که باید طبق قوائعد این جوری حمل کرد و روایت را یک جوری به خلاف ظاهر حمل می کند. این این جوری. این یک بحث این است که اگر وصی مال داشته باشد. یک صورتی هم این است که وصی مفلس شد و دیگر پول نداشت که بدهد آیا اینکه ما می گوییم که از ورثه نمی شود گرفت این در صورتی هست که امکان گرفتن از وصی باشد یا حتی در جایی هم که امکان گرفتن از وصی نباشد باز هم می خواهیم بگوییم که از ورثه نمی شود گرفت؟ این یک صورت دیگر است. این ملازمه ندارد ممکن است شخصی بگوید که از ورثه نمی شود گرفت تا جایی که بشود از وصی گرفت. ولی اگر از وصی نشود گرفت و از وصی امکان گرفتن نباشد اینجا دیگر می شود از خود ورثه گرفت و این ضمان وصی و انتقال ضمان از ورثه به وصی مراعا به این هست که امکان گرفتن از وصی باشد. این هم یک تصویر دیگر. حالا این صور مختلف مسئله را، این ها را ملاحظه فرمایید کلمات فقها و شیخ را هم ببینید و شیخ اینجا در مسئله نهم فروع مختلف مسئله را عنوان کرده است و بحث کرده است اینها را ملاحظه فرمایید ببینیم این صور مختلف مسئله را چجوری باید مشی کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد